

کادول:

شیفته کردار

جواد اسحاقیان

بیشتر صاحب‌نظرانی که در باره کریستوفر کادول، اندیشمند مردمی انگلیسی، چیزی نوشته‌اند نتوانسته‌اند از سنجش وی خودداری ورزند. آندرها ولی - که بخشی از کتاب خود را به نام «هنر برای رهایی انسان» (۱۹۶۸) به وی اختصاص داده - نه تنها به طرح نظریات او پرداخته، بلکه آنچه را در سالهای ۱۹۳۰ بر او گذشته، مورد بررسی قرار داده. شاید این علاقه، تا اندازه‌ای نتیجه مرگ تقریباً رمانتیک و نمادین کادول باشد؛ زیرا او نیز مانند بسیاری از روشنفکرانی که به دلایل عقیدتی به جنگ داخلی اسپانیا (۳۹-۱۹۳۶) کشیده شدند؛ در ۲۹ سالگی و در سال ۱۹۳۷ به اسپانیا رهنما و در نخستین روز شرکت در نبرد پیر شد.

فدافنیسم فرانکو کشته شد. ساموئل هاینس در اثر خود با عنوان «آثار داستانی و واقع‌گرایان» (۱۹۷۰)، مقالاتی در باره ادبیات و شخصیت‌های ادبی «وینتر» توهم و واقعیت «کادول را از زمره مهم‌ترین آثار نقد مارکسیستی به زبان انگلیسی دانسته. جان استرجی، از اندیشمندان جناح چپ حزب کارگر انگلستان - که پیش از این کتاب مستند و پرمایه «هوشاری ژرف» او را خوانده‌ایم - در مقدمه‌ای که بر «مطالعاتی درباره فرهنگ میرای کادول» نوشته (۱۹۷۱)، ضمن غرورگیری بر پراننده کارن و کم مابگی آثار وی، پنهان نمی‌دارد که وی از آن گروه نویسندگانی است که واقع‌گرایان و واقع‌گرایان را از کتب نهاد و ترجیح داد برای اثبات ایمان به باورهای مردمی و آزادی خواهانه خویش، اسلحه به دست گیرد. مطابق نوشته «جورج لوین» در «مسائل سیاسی و شیوایی ستیزی» (۱۹۷۲) کادول امیدوار بود بتواند «فاصله بسیار بعدی را از زمان بردارد که میان بررسی ادبیات و زندگی واقعی وجود دارد؛ فاصله میان برج عاجی را که در آن درباره ادبیات و سیاست گزافه‌گویی می‌کنیم با آنچه در کوچه و خیابان و متن واقعی جامعه وجود دارد و همه گزافه‌گویی‌هایی ما هیچ وجه نشانه‌ی ما آن ندارد»^۱

آنچه از کادول به فارسی دیده‌ام پنج - شش مقاله در نمی‌گذرد. نخستین بار است پور پیران فر چهار مقاله را با عنوان «بزرگان فرهنگ محترمه» (۱۳۵۲) با ترجمه‌ای ناروا و سپس یک مقاله را با نام «آزادی:

بررسی یک توهم بورژوازی «عطاء» الله نوربان در مجموعه مقالات «آزادی چیست؟» (۱۳۵۷) ترجمه کرده‌اند و این، تنها بخشی از آثار کادول است. با این همه، همین نوشته‌ها برای بررسی کناری ما کمالات می‌کند.

جوان سری، شور و ایمان کادول به انقلاب اجتماعی و دیستنگی شدید او به ویرایش نظام ناپسانان سرمایه‌داری و شکست لیبرالیسم در اروپا، سبب شده تا وی راه بر پیچ و خم پیشرفت اجتماعی و تأمین حریت و سعیت انسان را کوتاه و بس هموار بیندازد. او با وجود این که پیوسته می‌گوید: با دیدی علمی به پدیده‌های اجتماعی و سیاسی بنگرد، با حوار دانشن نفس حیسانی اندیشه در روند دگرگونی‌های اجتماعی به کردار گزایی و نظریه‌ای کشیده می‌شود که بیش از یک دمه پیش، از آن در کشورمان به «عصر عمل» و «گاه به» «رشدتوری بقا» تعبیر می‌شد.

کادول در مقاله «جورج برناردشاول» مرد خوبی که گیرفانیها افتاده بوری غرور می‌گیرد که گویا «انسان می‌تواند از روح افلاطونی خود، خردنایی به صورت اندیشه‌های جهانگیر استخراج کند و به مدد جز و بحث و استدلهای خالی از عمل شعور، جامعه را به بلندی‌های جدیدی راعینون شود»^۲ و در مقاله «لارنس عربستان: سیری در مفهوم قهرمانی» درباره یکی از قهرمانان تاریخ می‌گوید: «در اعمال اوست که باید دقت کرد. این اعمال مبین قدرتی هستند که او را رهبری می‌کنند؛ و همین اعمالند که پیروزی او را به کرسی می‌نشانند. بدین سان او با همه نقل‌ناپذیری خود، بر روشنفکرترین افراد زمانه چیره می‌گردد... سیرو پیش از قهر محو می‌شود، چون قهر به زبان فردا سخن می‌گوید و اسکندر با خصوصیات یک بچه محمل به امپراتوری یونان می‌رسد؛ در صورتی که ارسطو، وقت شاگردان خود را با تحقیق در اصول ۱۵۸ دولت - شهر قدیم تلف می‌کند... قهرمانان از آگاهی و خردوری بر نرفته، سزه‌رکو له‌ای، قلب و غرایز نهاده‌اند»^۳



آنچه از این مهمات برمی آید، گرایش جنون آمیز کادول به
 واره کرای، «اولتراسم» و «کیش شخصیت» و نقش تاریخی آن
 است. با عوار داشتن نظر و اندیشه، ارسطو، نیناگذار دانش منطق در
 دنیا، آموزگاری می شود که وقت خود را با تدوین اصول ناظر بر دولت
 شهرهای یونان تلف می کند؛ اما شگفت است که مابکل «ب» فاستر
 اعتراف می کند که «در تاریخ شریعت» کسی که همانند ارسطو با لاف
 شایسته تشبیه به وی باشد، پیدا کردن نیست و مردی که این اندازه
 وسعت معلومات عقلی و این همه نفوذ در سیرو تکامل فلسفه در
 ادوار این شریعت داشته باشد، شاید هرگز با به عرصه تاریخ نگذاشته
 باشد. «گوی نفوذ بر اندیشه عظیم جهانیان در طی هزاران سال، اورتا
 مرز «فهرمان» نمی فرود، اما چون اسکندر گوش به ندای غرایز و فرمان
 دل فراده این افتخار را یافته که جوانترین فاتح تاریخ لقب گیرد.
 سیسرو که با خود کامگی ژولیوس سزار مبارزه می کند «فهرمان» نیست؛
 او که با جانشین سزار، مارک آنتونی به مقابله می ایستد و در این راه جان
 می بازد و پیروزی «اندیشه» را بر «زور» ثابت می کند «فهرمان» نیست؛
 اما قیصر که با جهان گشایی های خود، افتخار می آفریند، شایسته تمجید
 است؛ زیرا به پندار کادول «فهرمان فرمانروای میدان عمل است و نه
 میدان اندیشه. ما نیز چون کادول برای آسانی که آسانی والا دارند
 و خطر می کنند، ارزشنا غناییم؛ اما اندیشه و روزانی را که راههای نوین
 تفکر را گشوده و با گنجینه فرهنگ بشری افزوده اند نیز عوار نمی داریم.

بردی نیست که آنچه کادول امید تحقق آن را داشته، آسانی والا
 بود. این که کسی چون او بیندیشد فقط وقتی می توان راههای مشکل
 آزادی و آزادی راستین را جستجو کرد که روابط اجتماعی متسوی
 برقرار باشد و عده ای نفع طلب با راههای نامشروع در صدد چاپیدن مردم
 نباشند.

البته نظام پیروزی حکومت کار بر سرمایه به تحقق پیوسته بود و
 شخصیت های مانند هارولد لاسکی، اندیشمند برجسته حزب کارگر
 انگلستان نمی توانست علیرغم گرایشهای شدید لیبرالی خود، از آن
 دولت پشتیبانی نکند، به ویژه که خطر فاشیسم در اروپا به حد مابه
 هراس روشنفکران آزادی خواه و سرمدگرا شده بود. با این همه
 آرمان خواهی و نبل به آزادی راستین، روشنی آرام و قانونمند دارد. اگر
 برزادشاه به اصلاحات اجتماعی آرام و تدریجی باور دارد، بر
 محافظه کاری و گنبدگی اندیشه اجتماعی او دلیل نیست. تفکرات
 فاشیستی او «بیدنی وب» به تأسیس حزب کارگر بریتانیا و تقویت
 لیبرالیسم انجیمید کارگران نسو، معادن زغال سنگ این کشور در
 همین چندسال گذشته توانستند هشت ماه در برابر کارفرمایان و دولت
 «ناچره» به مقاومت و اعتصاب طولانی خود ادامه دهند. کادول از
 حکومت کارگری دفاع می کرد و بر این باور بود که تنها با تحقق آن،
 انسان شرافت و باجگاه انسانی خود را باز می یابد. روزی که سه میلیون
 کارگر و روستایی مساح در روسیه، قدرت سیاسی را قبضه می کنند،
 می پنداشتند که به حریت و ترقی اجتماعی راستین می رسند و تجربه
 حکومت شورایی، نه تنها عالی ترین گونه دموکراسی را به جهان بشمارت

خواهد داد، بلکه در اندک مدت بر جوامع پیشرفته سرمایه دار غرب
 پیش خواهند گرفت؛ اما پس از هفت سال آنچه عملاً انجام یافت،
 کوچک ترین شباهتی به آن آرمانها نداشت.
 ویژگی دیگر در نگرش کادول، ذهنیت گرای اوست. شگفت این
 که وی می یازید و فوشتنر نام آورده، باید مصمم به تغییر روابط اجتماعی
 بشود، بلکه باید قوانین حرکت جامعه را دریابد و روابط اجتماعی را در
 چارچوب رابطه علت و سبب بنگراند. کافی نیست که انسان بتواند آزاد
 باشد؛ شناخت آن نیز ضروری است. با این همه نویسنده همین
 عادات از درک و وضعت اجتماعی و سیاسی کشور خود ناتوان است
 و تفاوت آن را با روسیه تزاری چنان که باید درک نمی کند.

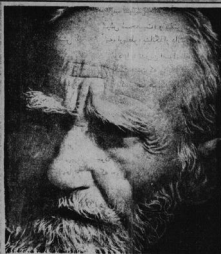
او در کشوری با سرمایه داری پیشرفته کلاسیک می زیست که در
 عین تضاد میان نیروی کار و سرمایه ارزشمند تدریجی برخوردار بود
 و انقلاب اجتماعی خشونت آمیز را بر نمی تافت؛ زیرا به موازات تشدید
 تضادهای اجتماعی و طبقاتی، سرمایه داری، آن خلایق را در خود
 می یافت که بتواند تا اندازه ای از وقوع برخوردهای خشونت آمیز طبقاتی
 پیشگیری کند. رشد سریع تکنولوژی با پیشرفت اجتماعی، هر چند
 اندک، به گونه ای بود که برای تغییر سریع اجتماع و اندیشه های
 انقلابی گری جایی نمی گذاشت. شگفت این که چنین روشنفکری در
 متن چنین جامعه ای زندگی کند؛ اما تنها راه رسیدن به آرمان خود را از
 کوتاه ترین و خشونت بازترین شیوه ممکن سیاسی بجوید و بر این باور
 باشد که برفرای دیکتاتوری کارگری تنها راه نبل به آزادی راستین است
 و از آنجا که آزادی این دو طبقه (کارگران و سرمایه داران) با هم ناسازگار
 است، مادم که برورزائی می کوشد تا موعض پیشین را بازستاند، قید
 و بند به شکل دولت پارچه یابد بر جای بماند.

نه انقلاب صنعتی انگلستان با انقلاب کبیر فرانسه همانندی داشت
 و نه روند اندیشه سیاسی در این کشور. اشراف زمین دار انگلیسی،
 خطر زود خود را با سرمایه داری صنعتی و مالی سازگار کرده، مانع از
 تشدید تضادهای طبقاتی و بحرانهای حاد اجتماعی روزگار شدند، به
 قول نویسنده «سرمایه» اشرافیت انگلستان «مانند زمین داران فئودال
 فرانسه در ۱۷۸۹ نبوده، که در نمانش با متاع عریان برورزائی باشد،
 بلکه در همانگی کامل با آنها قرار داشتند و این، همان آرمانی بود که
 پالزاک اشرافیت انگلیس کشور خود را - که سخت به آن دل بستگی
 داشت - به خاطر قتل آن و توطئه علیه انقلاب سرزش می کرد.
 ساختار اندیشه سیاسی دواین کشور به گونه ای بود که به قول فردرک
 بورگه، اندیشمند سیاسی انگلیسی در آخر قرن هجدهم، هیچ کس
 نمی پنداشت که «اصلاح دولت باید با براندازی آن آغاز شود؛ بلکه
 معتقد بود که معایب دولت را همچون زخمهای پدید با احترامی
 پرهیزگاران و دل سوزی آمیخته با احتیاط درمان کند.» ساختار اجتماعی
 و سیاسی چنین جامعه ای با کشوری مانند روسیه - که به جای مبارزه
 پارلمانی و آرام، طبقات اجتماعی ترجیح می دهند خود را برای مبارزه
 در بیرون آن و به گونه ای فیزیکی و خشونت باز سازمان نمی کنند - البته
 متفاوت است. و قریباً اندیشمند و سوسیالیست به نام انگلیسی،
 برای دیداری به کعبه آمال زخم کشان سراسر جهان به کشور سوها

رفیقه او، عشقوت انجام شده، شکفت زده و نامید شده و در بازارگت
 «تولوی» و عمل بلشویسم را نوشت. وقتی آریا با برلین، بزرگترین اندیشه
 پرداز لیبرالیسم انگلیسی در او پسین ماههای حکومت گورباچف به
 شوروی رفت، در نشریه‌های خواننده که بر خلاف آنچه اروپاییان
 می‌دانند، قربانیان حکومت استالین ۱۵ تا ۲۰ میلیون نبوده، رقم
 واقعی به ۵۰ میلیون نفر می‌رسد.^{۱۱} اگر ساختاری اجتماعی - سیاسی
 در جامعه به گونه‌ای است که زمینه برای مبارزه آتش جویانه و سیاسی
 فراهم نیست، بی‌گمان باید در انتظار برخورد دستهای مسلح بود. کادول
 نسخه‌ای تازه که برای بیمار روسی پیچیده شده به مرض انگلیسی تجویز
 می‌کند. کادول هیچ گاه نتوانست میان لیبرالیسم فاینانس، که بر باورهای
 سیاسی «استوارت میل استوار بود - و اندیشه‌های انقلابی مارتکس در
 کشورهای عقب مانده اثر اجتماعی - اقتصادی فرقی نهد.

ما پیش از این اعتقاد کادول به «اراده گرای» و «فهرمان پرستی» یاد
 کردیم؛ اینکه می‌افزاید که اراده گرایس در ذهنیت گرایس و فردیت
 اندیشی اندیشمند ریشه دارد و از آنجا که چنین گرایش یا احساس
 گرایس «فاصله‌ای ندارد، قانونمند و علمی نیست، فردیت گرا باورهای
 خود را از قانونمندیهای حاکم بر جامعه فراموش می‌کند و حوار مایه‌ها
 می‌دارد، آن کسی که اندیشه و قانونمندی‌های چیره بر تحول اجتماعی را
 خوار می‌دارد، برای جبران آنچه از دست می‌دهد ناگزیر است بر نیروی
 سرکش دلوز و ذهنیت سیال خود تأکید ورزد. چون وضعیت اجتماعی
 برای تحول درخواه فراهم نیست، پس بهتر تا ما مایه گذاشتن از حال
 به تحقق آئی و خیالی آرمان والای خود کمک کند. برجسته‌ترین نمود
 چنین اندیشه‌ای، بیگانگی با مردم است که روشنگر همه هستی
 خویش را وقف آنان کرده است. او چون شاهد انفعال و رنج طغیانات
 مستعبد به جامعه است، می‌گوید تا خود را قائم کند که گویا وظیفه دارد
 به نمایندگی از سوی توده‌های بی دفاع، یقین، فک، یقین که در برابر خداوندان
 سرمایه پیشیرو تا در برابر تسلاهای آینده و شایخ، وجدانی آسوده
 و سرفراز داشته باشد. این است که به تعبیر وی وقتی فهرمان به آوای
 آینده نآید گوش می‌دارد، احساس می‌کند که فرمانی او را به عمل
 می‌خواند... فهرمان - که به طور عمده با عمل سرورکار دارد - از استدلال
 نیرومندی برخوردار نیست... چرا که او فراموشی فیهان عمل است و
 نه میدان اندیشه.^{۱۱} اکنون اگر پرسند که فهرمان با کدام قطب شما به
 سوی مقصد مقدس خود روان می‌شود کادول پاسخ می‌گوید که
 فهرمان باید مقدراتی هوش و فراتست‌دانی داشته باشد. او گرایش باطنی
 و اشتراق و رهنمودهای قلب را برای فهرمان ضروری می‌داند و بر این
 است که فهرمان جزاین سرمایه‌های برای عمل ندارد.

طبیعی است پیامد چنین نگرشی، دور کردن همه مردمی است که
 گویا فهرمان برای تسلط آنان می‌رود. قانون «معاذت مناسر، حکم
 می‌کند که تنها تجربه سیاسی مردم خود می‌تواند آنان را به اهدافشان
 نزدیک سازد و مردم تنها در پهنه عمل می‌توانند به توانایی‌های فکری
 خود پی ببرند و هر حرکت سیاسی موجب سوزش بیشتر اندیشه شود
 و آن به نوبه خود، ارتداد سیاسی مستعبد به پیشگیری کند. فهرمانی که به



سیاستی از سوی مسئولان مسئول بر سرش آورده شده است. کادول می‌داند،
 شهادت خود را دلیلی بر حقیقت و درستی اندیشه خویش حمل می‌کند
 و خود را تا مرز قدسیان فراموش می‌برد. اینکه او دیگر محصولیت اخلاقی
 و سیاسی یافته و برای خود نمی‌نوان گرفت؛ زیرا شعل مقدس و پر
 افتخار شهادت هم که دیگر بر دوش دارد. آنچه باید در کنار طبقه مردم،
 حرکات آنان را هدایت کند، بر فراز سر ایشان پرواز کرده، به ناکجا
 آبادان فراموش خوانند. صاحب چنین بینشی با اجل خود برسر نزاع
 است. مهفت عمر را برای خودییش از انداز می‌داند؛ بنابراین می‌گوید
 تا با یک کودتای فکری، آن را به حداقل کاهش دهد. کادول با معصین
 پرسو ستیز است. «طول عمر کسانی چون برنارد شاورا برنسی باید» در
 برابر کتاب او «انام می‌گردیم به متوشلخ» (۱۹۲۱) عکس العمل
 شفیدی نشان می‌دهد و چون «شاه درین اثر، عمر هفتاد ساله را برای
 آدمی جهت رسیدن به تجربه و عمل انجسامی سیاسی کافی نمی‌داند.
 مهلت عمر بیشتر آرزو می‌کند. کادول آن را «ظلمات اتوپیا» و «بهشت
 قدماء» معرفی می‌کند. کادول (قیامتند میزاده عشقی خودمان) بر این باور
 است که جوانان معرکهای استثنایی و پویای جامعه‌اند و از آنجا که تنها
 آنان آرمانهای والا و پیشرو دارند و از خطر کردن روی گردان نیستند،
 پس تنها کسانی هستند که ضرورتاً مقدرات جامعه باید در دستان توانای
 ایشان نهاده شود. پس خواهان جدی پیکار سازی نهادهای سیاسی
 جامعه از آلاش سیاستمداران کهنه کار است.

ذهنیت گرایس و شیدایی کادول، وی را وامی‌دارد تا در برابر گواهای
 اندیشه فلسفی و اجتماعی کشورش چون راسل موضع‌گیری کند؛ او را
 نماینده فرهنگ محض برده‌اند و دیدگاه‌هایش را در قبال تأثیر زبان بحث
 سرمایه‌داری بر نهاد آدمی مورد خنده‌گیری جوان سرسره قرار دهد.
 می‌نویسد:

تلا فریدت و حقوق اجتماعی او دفاع کند. تأسیس احزاب، سندبکها و دیگر سازمانهای اجتماعی و سیاسی به هرحال جانشینی برای همه از دست رفته‌هاست؛ اما در این سوی جهان سوم، ایلیماتی بسیاری از آزادی‌های فردی و عشریتی خود را از کف می‌دهند، بدون اینکه در روند شهرنشینی جانشینی شایسته برای آن بیابند. محمود دولت‌آبادی در «کلیدره» نودهای زنده از این استقلال فردی و عصیبت عشیره‌ای و ترسیم می‌کند. منش ایلیماتی خانواده «تلمیسی» بستر آماده‌ای برای تحرک و عنصر مقاومت فراهم می‌آورد. بدون این عصیبت، گل محمد و دیگران نمی‌توانند به دوامنه‌ای که برای بردن او آمده‌اند، شبیخون بزنند. همین خلق و خوی، انگیزه نیرومندی برای تاخت و تاز «مدیار» برای تصاحب «صوفی» می‌شود. همین روحیه ایلیماتی است که به «شیره»، تنها دختر خانواده، در گریز از «سیوزن ده» و رفتن به پیش خواهرانش، ماه درویش، و دوری از خانواده دل می‌دهد. زندگی شهری و صنعتی، این خود انگیختگی و رفتار طبیعی را یکسر از میان می‌برد؛ پندار و گفتار و کردار، قالبی، تقلیدی و صوری می‌شود؛ اما کادول از میان رفتن تمامی هنجارهای زندگی طبیعی را گامی برای رسیدن به آزادی راستین می‌داند. در پیش کادول، عناصری از عامیانه‌گرایی، پوپولیسم و آرزوهای شتاب زده و شبه انقلابی البته هست. با این همه او با همه جوانی، استعدادی شگرف برای یادگیری و خردمندی داشت؛ اما چه می‌توان کرد که ژرف‌کاری و حکمت پیران نه درسه‌های جوانی و روزگار حرکات ناکهانی قلب و دست، بلکه در مقطعی از سن ممکن می‌شود که فرصتی بیشتر برای اندیشیدن با مغز و اشراف برگزیده و نگاهمی به آینده هست.



از سخنان متفکری چون راسل، این طور استنباط می‌شود که کلیه روابط اجتماعی مفید کننده آزادی هستند. امیدبخانه انسان بدون نهادهای اجتماعی حیوانی لاشعور است... تصور راسل از آزادی، تصور غیر فیلسوفانه‌ای از توحش است؛ انسان تنها و نامفکد که فقط جایگویی غریز خویش است. این است انسان آزاد راسل.^{۱۳} برای پاسخ به این ایراد چه بهتر که از آثار راسل کمک بخواهیم و ببینیم به کدام جنبه زبان پیش تمدن صنعتی اشاره می‌کند. راسل در «قدرت و فرود» می‌نویسد:

وقتی تمدن جدید شکل گرفت و به صورت منجمد و قالبی درآمد و وقتی حکومت فرصت آن را یافت تا قدرت خویش را تثبیت کند، وقتی عرف، سنت و قانون به صورت آمرانه‌ای پای گرفته تا شاید احساسات و خارج شدن از ابعاد قالبی را دهنه بزند، جامعه به یک مرحله از درجا زدن پای نهاد. انسانها به اجدادشان بایندند که چنین نبودند و چنانچه کردند، بی آنکه بتوانند خود را همتای آنان سازند.^{۱۴}

آنچه از نوشته راسل برمی‌آید، این است که تمدن جدید، روح آدمی را در قالب محدود هنجارهای معین اجتماعی به بند می‌کشد و روح آزاد او را محدود می‌کند؛ اما کادول مایل است چنین برداشت کند که گویا غرض راسل از این نظر، مخالفت وی با نهادهای حقوقی و نظارت اجتماعی و تنها راه گریز از این بن بست «ترک تمدن و بازگشت به جنگلهای است. اهمیت مسأله زمانی نمودی بیشتر می‌یابد که ببینیم که انسان در جوامع پیشرفته سرمایه‌داری در قبال آنچه از نظامهای پیشین خود از دست داده، دست کم ترولسته نهادهایی تأسیس کند.

پایان نوشتن

1. A Handbook of critical Approaches to Literature, Garcia, Editor, Second Edition, p.277.

- ۱. هوراسن فرهنگ معاصر، نویسنده کادول، ترجمه ج. صدیق بیرون فر (تهران)، انتشارات فرهنگ، ۱۳۵۲، ص ۱۱.
- ۲. همان، ص ۵۸.
- ۳. فرهنگ‌اندیشه سیاسی، مایکل م. فاکلتر، ترجمه جواد شیخ الاسلامی (تهران)، امیرکبیر، ۱۳۶۱، ج اول، بخش اول، ص ۲۰۰.
- ۴. همان فرهنگ مختصر، ص ۱۶.
- ۵. فارسی چیست؟ کادول، ترجمه ج. نویان (تهران)، جهان کتاب، ۱۳۵۷، ص ۲۴.
- ۶. همان، ص ۲۲.
- ۷. پژوهشی در رابطه با راسل، گیوگ لویاک، ترجمه اکبر آقاسی (تهران)، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۲۷.
- ۸. فرهنگ‌اندیشه سیاسی، و. س. جیوز، ترجمه علی راضی (تهران)، امیرکبیر، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۳۶۶.
- ۹. قدر جستجوی لغوی، منابع معاصر راضی جواد کادول (تهران)، ترجمه جسته کب (تهران)، نشر گفتار، ۱۳۷۱، ص ۱۵۸.
- ۱۰. همان فرهنگ مختصر، صص ۵۸-۵۹.
- ۱۱. برای اطلاع از نظریات برانداژ، ر. ک. هارولد گلفار، مجتبی منوی (تهران)، نوی، ۱۳۶۷، ص ۳۲۰ به ۳۲۱.
- ۱۲. فارسی چیست؟ صص ۲۷-۲۸.
- ۱۳. قدرت و فرود، برتراند راسل، ترجمه مهدی گلشار (تهران)، چاپ لیل، صص ۲۲-۳۳.